

نیل شوسترمن
مرضیه ورشوساز

چلنجر دیپ

نقطه‌ی دنیا
عمیق‌ترین



۱. فی، فای، فو، فام

دو چیز را می‌دانی. یک: آن‌جا بوده‌ای. دو: محال است آن‌جا بوده باشی. این دو واقعیت ناسازگار مثل توپ هستند و تو مثل شعبده‌بازها باید بلد باشی مدام دست‌به‌دستشان کنی. توپ سوم را هم لازم داری تا گردش توپ‌ها روان‌تر شود. توپ سوم زمان است که خیلی تندتر و دیوانه‌وارتر از چیزی که همه‌ی ما خیال می‌کنیم، می‌دود.

ساعت پنج صبح است. این را می‌دانی چون یک ساعت باتری خور روی دیوار اتاق هست و آن‌قدر بلند تیک‌تیک می‌کند که بعضی وقت‌ها مجبوری صدایش را با بالش خفه کنی. با این‌که این‌جا پنج صبح است، یک جای دیگر توی چین پنج بعدازظهر است و همین ثابت می‌کند اگر با دید جهانی به واقعیت‌های ناسازگار نگاه کنی، قابل فهم می‌شوند. البته حالا دیگر فهمیده‌ای فرستادن افکار به چین همیشه هم خوب نیست.

خواهرت توی اتاق کناری خواب است و پدر و مادرت توی دوتا اتاق آن‌طرف‌تر. پدرت خروپف می‌کند. تا چند لحظه‌ی دیگر مادرت آن‌قدر بهش سقلمه می‌زند که وادارش کند غلت بزند، بعد خروپف قطع می‌شود؛ شاید تا وقتی آفتاب بزند. همه‌ی این‌ها طبیعی است و حسابی باعث آرامش می‌شود. آن طرف خیابان دستگاه آب‌پاش یکی از همسایه‌ها روشن می‌شود و جوری

۱- اولین سطر از یک شعر چهارسطری معروف در داستان جک و لوبیای سحرآمیز.